



به نام خداوند بخشنده و مهربان



گنج حکمت به جوانمردی کوش

یکی را از ملوک عجم حکایت کنند که « دست تطاول به
مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرده

دست تطاول: استعاره مکنیه
سجع: دراز، آغاز / رعیت، اذیت

یکی را: از یکی
ملوک: ج مَلِک پادشاه
عجم: ایرانی / ملوک عجم: پادشاهان ایرانی
تطاول: دراز دستی، تجاوز، دست بیداد
رعیت: عامه مردم
جور: ستم
حذف فعل « بود » به قرینه لفظی

تا به جایی که خلق از مکاید فعلش به جهان برفتند و از کربت جورش
راه غربت گرفتند.



جور : ستم / مکاید : چ مکیدت ، کیدها ، حيله ها / فعل : کار ، عمل
/ مکاید فعلش : کیدها و مکرهایی که در کارهای او بود به جهان
برفتند : به دیگر جاهای جهان مهاجرت کردند / کربت : غم ، اندوه ؛
کربت جور : اندوه حاصل از ظلم و ستم

جناس : کربت ، غربت



چون رعیت کم شد، ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزانہ تہی ماند و دشمنان زور آوردند.

ارتفاع : محصول زمین های زراعتی ؛
ارتفاع ولایت : عایدات کشور و درآمدهای
مملکت. / نقصان پذیرفت : کاهش یافت

هر که فریادرس روز مصیبت خواهد گو در ایام سلامت به جوانمردی گوش
بنده حلقه به گوش ار نوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه به گوش

قالب شعر :
قطعه

فریادرس : یاور ، دستگیر ، مددکار
حلقه به گوش : فرمانبردار و مطیع شده
بیگانه : اجنبی ، غریب

هر که می خواهد در روزهای سختی و مصیبت یاری اش کنند ، باید در روزهای خوشی
و سلامت، جوانمرد و بخشنده باشد.
بنده حلقه به گوش تو هم که باشد، اگر مورد نوازش و محبت تو قرار نگیرد از پیش تو
می گریزد؛ پس تا می توانی لطف کن که به لطف تو بیگانه هم باشد، بنده و یاریگر تو
می شود.



باری، به مجلس او در، کتاب شاهنامه همی خواندند در زوال مملکت
ضحاک و عهد فریدون، وزیر، ملک را پرسید: «هیچ توان دانستن که
فریدون که گنج و ملک و حشم نداشت، چگونه بر او مملکت مقرر
شد؟»

باری : خلاصه / به مجلس او در : دو حرف اضافه
برای یک متمم / زوال : نابودی / هیچ توان
دانستن : آیا می توان دانست ؟ / هیچ : قید
پرسشی / حشم : چاکران / مملکت بر او مقرر شد
: پادشاهی و فرمانروایی به دست او قرار گرفت

گفت: «آن چنان که شنیدی خلقی بر او به تعصّب گرد آمدند و تقویت کردند و پادشاهی یافت.»

گفت: «ای مَلِک چون گرد آمدن خلق موجب پادشاهی است، تو مر خلق را پریشان برای چه می کنی؟ مگر سر پادشاهی کردن نداری؟»

به تعصّب : به حمایت ، جانبداری /
سرِ پادشاهی نداری؟ : اندیشهٔ سلطنت نداری؟



مَلِكِ گفَت: «موجب گرد آمدن سپاه و رعیت چه
باشد؟»

موجب : سبب



گفت: « پادشه را کرم باید تا برو گرد آیند و رحمت
تا در پناه دولتش ایمن نشینند و تو را این هر دو
نیست. »

وزیر گفت: پادشاه باید بخشندگی و بزرگواری داشته باشد
تا مردم و سپاه دور او جمع شوند و باید مهربانی و گذشت
و رحمت داشته باشد تا در پناه دولت او، در امان و آسوده
دل باشند، و تو هیچ کدام از این دو ویژگی را نداری.

نکند جور پیشه سلطانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند

که نیاید ز گرگ چوپانی
پای دیوار مُلک خویش بکند



اسلوب معادله

(بیت اول ، مصراع دوم
در حکم مثال و مصداقی
برای مصراع اول است)

جورپیشه : ستمگر
طرح ظلم افکندن : ظلم را بنیان نهادن

ستمگر نمی تواند پادشاهی کند، همچنان که گرگ نمی تواند چوپانی کند
پادشاهی که ظلم را بنا کرد درحقیقت با این کار پادشاهی خود را از بین برد.

احمد رمضان زاده